



گفتگو



چشمم را می‌گشتم، اگر خیانت کند

گفتگو با حاج علی میرزایی / دستیار استاد شهید

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

هست که یک پیراهن تنبان و یک واسکت چهارخانه به تن داشت. باهمه بسیار صمیمی احوال‌پرسی کرد و از من سؤال کرد که چه کار می‌کنی؟ گفتم کمک‌های اولیه می‌خوانم، خوشحال شد و تشویقم کرد. بعد از مدتی آقای حسین‌زاده آمد و گفت: استاد مزاری شما را به تهران خواسته است. با تعدادی از دوستان رفتیم تهران خدمت استاد مزاری، ایشان ابتدا درباره وضعیت کلی افغانستان صحبت کرد و گفت: به حضور شماها در کشور ضرورت است. خلاصه استاد مزاری دوستانم را به آموزش نظامی فرستاد و من به دلیل این که برنامه کمک‌های اولیه‌ام ناتمام

بنیاد اندیشه: لطفاً بفرمایید که با شهید مزاری کی و چگونه آشنا شدید، چه ویژگی‌هایی در وجودشان دیدید؟

حاج علی میرزایی: با تشکر از دست‌اندرکاران بنیاد اندیشه، اواخر سال ۱۳۶۱ و اوایل ۱۳۶۲ در مشهد بودم که استاد مزاری از افغانستان در مشهد در دفتر سازمان نصر در خیابان خسرو نو، ساختمان ۳۳۳ آمد که آن زمان آقای اخگر مسئول دفتر بود. در آن زمان همراه دوستانم عبد الحمید سجادی و صابری لعلی رفتیم به دیدن استاد مزاری و اولین بار بود که ایشان را از نزدیک دیدم و دقیقاً یادم

پیشنیان بود.

بنیاد اندیشه: معمولاً شما در کنار شهید مزاری مخصوصاً در روزهای دشوار، زیاد بوده‌اید. از روزهای بسیار سخت مقاومت و شرایط بسیار استثنایی سیاسی، نظامی و محاصره، خاطره‌ای دارید که بیانگر همین روزهای سخت باشد و شما هم شاهد بوده باشید که استاد شهید در چنین شرایط یک تصمیم بسیار عمیق، قوی و کارساز گرفته باشد؟

حاج علی میرزایی: خوب شما همان طوری که می‌دانید من نزدیک سیزده و نیم سال و یا چهارده سال افتخار این را داشتم که در کنار استاد مزاری چه در داخل و چه در خارج از کشور بودم. بنابراین، خاطرات زیاد دارم که نمی‌دانم از آن‌ها کدام یک را تعریف کنم! به هر حال، ما با مشکلات زیادی روبرو بودیم؛ از جمله مشکلات در آن زمان، جنگ‌های سخت و سنگین غرب کابل است که برای تان قصه می‌کنم. در اواخر سال ۱۳۷۲ و اول سال ۱۳۷۳ جنگ‌های کابل بسیار تشدید شد و اطراف غرب کابل را که شما می‌بینید، یک ساحه بسیار وسیع نیست و یک ساحه بسیار محدود است، از طرف دولت آن زمان در محاصره بود و مواد ارتزاقی، اعاشوی و سوخت محدود بود که از نظر اقتصادی نه کدام کشور خارجی ما را کمک می‌کرد و نه از کدام مؤسسه بین‌المللی، کمک یا پول دریافت می‌کردیم. خوب طبعاً در آن زمان حزب وحدت یکی از گروه‌های سیاسی مطرحی بود که به رهبری شهید مزاری تشکیل شده بود. این حزب در کابل نزدیک به ۹۵۰۰ نفر نیروی مسلح اعاشه‌خور داشت. شما می‌دانید که این‌ها اعاشه، لباس و امکانات زیاد لازم دارند. در چنین وضعیت دشوار جنگی و نظامی و ده‌ها مشکل دیگر، تصمیم گرفتن و مدیریت

بود، دوباره مشهد برگشتم و بعد از ختم دوره کمک‌های اولیه که ۱۸ ماهه بود و فراگیری یک دوره کوتاه مدت تعلیمات نظامی در مشهد دوباره به تهران خدمت استاد مزاری رفتم. بعد از مدتی از آن جا که زمستان ۱۳۶۲ بود به همراه ایشان به پاکستان رفتم که در آنجا در حدود سه ماه ماندیم و هدف استاد مزاری در پاکستان بیشتر پیگیری برخی از کارهای سیاسی و نظامی بود. خلاصه از آن جا دوباره به ایران برگشتم. افتخار همراهی من با استاد مزاری از سال ۱۳۶۲ شروع و تا سال ۱۳۷۳ یعنی شهادت شهید مزاری ادامه داشت. از نظر من شهید مزاری دارای ویژگی‌های زیاد بود که مجال گفتن همه نیست و فقط به دو نمونه اشاره می‌کنم. در تهران از نزدیک شاهد قاطعیت و جدیت شهید مزاری نسبت به خیلی از کارها بودم؛ مثلاً یک وقت چند نفر از نیروهای شهید ذبیح الله؛ از جمله عطا محمد نور که برای یک دوره آموزش در ایران آمده بودند، از استاد مزاری تقاضای همکاری در قسمت تهیه و انتقال تعدادی از کتاب‌ها را داشتند. داستان طولانی است، خلاصه چندین کارتن کتاب برای انتقال از طریق وزارت خارجه ایران آماده شد؛ اما متأسفانه کارمندان آن وزارت در این زمینه ضمن کارشکنی، برخوردهای توهین‌آمیز با دوستان داشتند. وقتی خبر به استاد مزاری رسید، ایشان چنان برخورد قاطعانه و شجاعانه از خود نشان داد که حتی وزارت خارجه و ادار به معذرت خواهی شد! گپ استاد مزاری این بود که توهین و تحقیر از سوی هرکس و هر مقامی باشد، به هیچ وجه برایم قابل تحمل و قابل قبول نیست. از خصوصیات دیگر شهید مزاری در آن زمان این بود که به هرکسی که کار و وظیفه می‌سپرد و بالای او اعتماد کاری داشت یا دست دوستی می‌داد، بعد از آن با تمام وجود، آن فرد را مورد حمایت قرار می‌داد و در هر شرایط حامی و

”

رویه و رفتار صمیمانه استاد مزاری با نیروها، مایه دلگرمی و بلکه قوت قلب برای همه بود؛ مثلاً در منطقه «آبشور» که حتی آب خوردن هم پیدا نمی‌شد، شهید مزاری در آن جا خودش برف را جمع می‌کرد و بعد آتش می‌کرد و برف را آب می‌کرد و آرد را خمیر کرده و برای ما نان پخته می‌کرد و بعد مشترکاً با هم نان می‌خوردیم و حتی خیلی وقت‌ها دیگران را نمی‌ماند این کار را کنند.

“



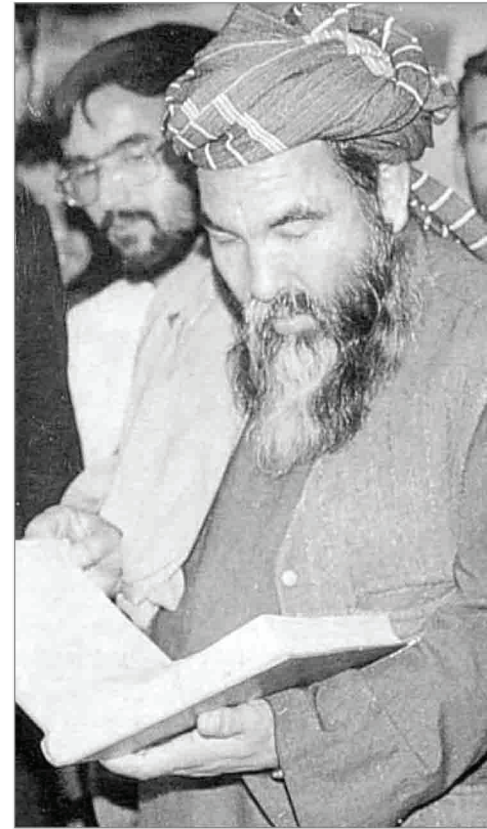
و دیدگاه‌ها را در مسایل سیاسی و امنیتی جمع بندی می‌کرد و سرانجام تصمیم اصلی را می‌گرفت.

بنیاد اندیشه: همان طوری که می‌دانید استاد شهید در بسیاری از نقاط افغانستان سفر کرده و سفرهای خیلی دشوار همراه با سختی‌ها و گرفتاری‌ها هم داشته است؛ از جمله سفری که استاد شهید مزاری از ایران به طرف بادغیس داشت و در این سفر بسیار با مشکلات زیاد مواجه شد. اگر خاطره‌ای در این سفر از استاد شهید دارید ذکر کنید؟

حاج علی میرزایی: اگر یادم نرفته باشد، سال ۱۳۶۵ بود که همراه نیروهای سازمان نصر، طرف افغانستان می‌آمدیم. وقتی در ولایت بادغیس رسیدیم، در منطقه‌ای مستقر شدیم که معروف به «سنگ آتش» بود. گروه‌های زیاد بودیم و گروه ما هم ۹ نفر بود. قرار بر این بود که نیروها از بادغیس عبور کنند و ما دوباره برگردیم. خلاصه این که در آن زمان، ما از منطقه «سنگ آتش» برگشتیم و در یک منطقه دیگر که «آبشور» می‌گفت مستقر شدیم. در این سفر مشکلات بیش از حد زیاد بود و با کمبود امکانات مواجه بودیم. اما رویه و رفتار صمیمانه استاد مزاری با نیروها، مایه دلگرمی و بلکه قوت قلب برای همه بود؛ مثلاً در منطقه «آبشور» که حتی آب خوردن هم پیدا نمی‌شد، شهید مزاری در آن جا خودش برف را جمع می‌کرد و بعد آتش می‌کرد و برف را آب می‌کرد و آرد را خمیر کرده و برای ما نان پخته می‌کرد و بعد مشترکاً با هم نان می‌خوردیم و حتی خیلی وقت‌ها دیگران را نمی‌ماند این کار را کنند. در همان زمان بود که همراه قوماندان نیک محمد - از قوماندانان هزاره‌های اهل تسنن بود- تماس برقرار شد که ایشان از قوماندان‌های معروف جمعیت بود. این کار استاد مزاری بیانگر دقت و

آن کار سخت و دشوار است. اما استاد مزاری بلد بود و این توانمندی را داشت که در هر شرایط؛ از جمله در چنین شرایط بسیار سخت و حساس، چگونه تصمیم اتخاذ کند و چطور مشکلات را رفع نماید؟ به همین جهت بود که ایشان در چنین شرایطی تصمیم‌های بسیار راهگشا می‌گرفت و دقیقاً با توجه به امکانات موجود، راه حل پیدا می‌کرد و به سرعت امکانات لازم را برای افراد و پوسته‌های نظامی فراهم می‌کرد.

دقیقاً به یاد دارم که یک روز تقریباً تمام افراد مسئول و صاحب مشوره را جمع کرد و گفت: در شرایط فعلی نه مهمات است و نه امکانات، چکار کنیم که امکانات را برای نیروها فراهم کنیم و معاش افراد تأمین شود و حتی گفت که از پرداخت معاش ماهانه سربازان هم عقب‌نمانیم! خلاصه خود ایشان دستور داد که موترهای اضافی که در آن زمان وجود داشت، فروخته شود و همین‌طور سایر اموال اضافی دیگر، نیز فروخته شود تا مصارف و معاشات حزب و نیروهایش که در آن زمان ماهانه ۱۵۰ میلیون افغانی برآورد شده بود، از این طریق تأمین شود. جالب بود که از فروش همان موترها و اموال اضافی که در اطراف خودش بود، این مصارف را تدارک و تهیه دید و در آن زمان هر عسکر ۱۰۰۰۰ افغانی معاش می‌گرفت. به هر صورت، نکته دیگر که قابل یادآوری می‌دانم این است که استاد مزاری هیچ‌گاه کارهای سیاسی، اجتماعی و نظامی را با هم مخلوط نمی‌کرد و و درباره هر چیز و هر مسأله در زمان خودش و متناسب با شرایط تصمیم می‌گرفت. آن زمان با روشنفکران که تعدادشان بسیار اندک بودند، در مسائل مختلف مشوره می‌کرد و همین‌طور با سیاسیون که در آن زمان وجود داشت نه تنها مصلحت، بلکه از تک‌تک آن‌ها مشوره می‌گرفت و در مسائل مهم و حساس از اعضای مرکزی حزب، نیز نظر می‌خواست و در نهایت کل نظریات



خیلی وقت‌ها هم انجام داد. با وجودی که در آن زمان امکانات زیاد وجود داشت؛ اما در اختیار رهبر شهید و دفتر امکانات ناچیز قرار داشت؛ مثلاً لویبا که بهترین و بیشترین غذای ما بود، همیشه روی یک منقل برقی پخته و گرم می‌کردیم و گیلاس‌های چای ما، بیشتر شیشه مربا بود. هیچ وقت یادم نمی‌آید که استاد مزاری از نظر مالی پنج افغانی را در جیب خود کرده باشد. نسبت به بیت المال بسیار حساس بود و به شدت اقتصادی رفتار می‌کرد. در زمانی که ما در تهران بودیم خیلی‌ها از موتر شخصی استفاده می‌کرد؛ اما استاد مزاری یک دفترچه کلان از تکت اتوبوس را می‌خرید و همیشه از اتوبوس استفاده می‌کرد. همیشه در ادارات دولتی یا هر جای دیگر که می‌رفت از تکت اتوبوس و وسایل عمومی استفاده می‌کرد.

خاطره دیگر که هیچ از یاد نمی‌برم که هم بیانگر قاطعیت استاد شهید است و هم نمایانگر مهربانی اوست، در زمان مقاومت غرب کابل است؛ وقتی بود که برخی از مشکلات در سنگرهای دفاع پیش آمده بود؛ استاد که آن زمان در روبه‌روی سفارت شوروی اقامت داشت؛ تمام قوماندان‌ها را خواست و گفت: من شما را بی‌اندازه دوست دارم، ولی اگر قرار باشد کسی به مردم ما خیانت کند و او همین چشم من هم اگر باشد، من بدون تردید، همین چشم خود را می‌کشم. پس شما متوجه باشید اگر خدای ناخواسته خطایی از شما سر بزند و بشنوم که شما خیانت کرده‌اید و این امر برایم ثابت شود، بدانید که بدون کدام تردید شما را می‌کشم و اعدام می‌کنم؛ اما در عین حال همه شما را مثل اولاد و برادر خود دوست دارم و هر قدر امکانات که بتوانم برای شما فراهم می‌کنم که شما از مردم خود دفاع کنید.

دوراندیشی او بود؛ به این معنا که اگر در یک مسیری با بن بست مواجه شدیم، مسیر و راه‌های بدیل هزاره‌جات را داشته باشیم. به هر حال از این نوع ارتباطات را استاد شهید با بسیاری از شخصیت‌های مؤثر و سرشناس از دیگر اقوام و احزاب سیاسی داشت که در موارد متعدد هم کارساز واقع شد.

بنیاد اندیشه: لطفاً یک خاطره و یک قصه از استاد شهید نقل کنید که تا هنوز دوستان یا همسن‌گران و هم دوره‌های ایشان چنین خاطره‌ای را نقل نکرده باشند؟

حاج علی میرزایی: هر چند جواب این سوال بسیار سخت و مشکل است؛ ولی من کوشش می‌کنم که به ذهن خود فشار بیارم و چیزی را که شما از من توقع دارید و خواننده‌های مطالب شما توقع دارند، برآورده سازم. هر چند تاریخ دقیق یادم نیست؛ اما ظاهراً بین سال‌های ۱۳۶۲ الی ۱۳۶۴ بود که در دفتر حزب در تهران بودیم، استاد مزاری در آن‌جا علاوه بر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی توجه دقیق به مسأله فرهنگی و آموزشی داشت؛ از جمله این که برای تعداد اطفال خرد سال یتیم که پدر و مادر خود را در افغانستان از دست داده بودند و به ایران انتقال داده شده بود، هر روز صبح مرتب به آنان به تناسب سن و سالشان درس می‌داد و به بزرگسالان که خودم نیز یکی از آنان بودم، کتاب اسلام‌شناسی دکتر علی شریعتی را درس می‌داد. غذایشان را همیشه در کنار جمع می‌خورد. برای این که کارهای میان‌دفتری منظم انجام شود، بدون کدام تفاوت، همه اعضا را به صورت یکسان توظیف کرد که به صورت نوبتی همه نوکریوالی انجام دهند حتی می‌گفت خودم هم حاضرم این برنامه را انجام دهم و

